

كاوه و ضحاك

(استبداد ضحاك و قيام كاوه)

بهداد

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

پیشگفتار

از ۱۳۶۵ دست به تدارك یادداشت‌هایی درباره شاهنامه فردوسی بطور کلی و داستان کاوه و ضحاک بویژه زدم. بعدا با آشنایی با نظریات احمد شاملو شاعر معاصر که ماخوذ از برداشت‌های پژوهنده علی حصوری بود، پژوهش اینجانب در باب کاوه و ضحاک وارد مرحله جدید شد. پس از آن با شوق و ذوق بیشتر بر آن همت گماردم. در این میانه نزدیک به دوپست اثر در زمینه های تاریخی، ادبی، اسطوره شناسی، مردم شناسی، مذهبی، جامعه شناسی، روانشناسی و غیره را یا خواندم یا مرور کردم که فهرست اهم آنها ضمن سیاهه مآخذ منضم به این رساله به دست داده شده است.

فصول این رساله کاملا از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. تنها برای تسهیل فهم خواننده تبویب و فصل بندی هایی که از نظرتان می گذرد بعمل آمده است.

در اینجا باید از دوستان عزیزي که در این راه مرا یاری کرده اند از جمله مسئولان ارجمند کتابخانه های عمومی که برای گرد آوردن مآخذ به آنها مراجعه کرده ام سپاسگزاری کنم. برذمه من است تا از کسان پرشماری که قبل از چاپ این رساله آن را دیده و تذکرات سودمند داده اند منت بپذیرم و شکرگزار باشم. به قول ترجمان الاسرار:

من که ره بردم به گنج حسن بی پایان دوست
صد گدای همچو خود را بعد از این قارون کنم

فصل اول:

مدخل

تو این را دروغ و فسانه مدان
به رنگ فسون و بهانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز معنی برد
(فردوسی)

مدخل

داستان **کاوِه و ضحاک** دارای یک رنگ اساطیری با محتوای تاریخی است. موافق اساطیر آریایی که از جمله در **اوستا و وداها** منعکس شده **جم (جمشید)** «پادشاه - خدای» اساطیری آریایی که اولین کسی است که در جهان واپسین عمر جاوید می‌یابد در این جهان به خود مغرور می‌شود، از فرقه ایزدی دور می‌گردد و بدست ازدهای دو سر و شش چشم و دو پوزه که **دهاک** یا **اژدی‌هاک** خوانده می‌شود بقتل می‌رسد. این پایه اساطیری داستان ضحاک است. اما به گمان ما بعدها در قرن‌های اولیه قبل از میلاد حوادث تاریخی در **شرق** ایران رخ می‌دهد که با این اسطوره اولیه درمی‌آمیزد و این «**تاریخ - اسطوره**» بعداً باز هم با انواع افسانه‌ها و حوادث واقعی و غیرواقعی خلط می‌شود و داستان ضحاک را در شاهنامه و کتب تاریخی دوران اسلامی مانند **تاریخ طبری** شکل می‌دهد. داستان عرصه برخورد و تنازع انواع و اقسام مکاتب و مذاهب از **زرتشتیگری تا مانویت و میترائیسم و مسیحیت** است.

نبرد بین اقوام **متمدن ساکن** و اقوام **نیمه وحشی کوچ‌نشین** جای بزرگی در حماسه برای خود باز می‌کند.

بیکار بین سیستم حکومتی **دودمانی** و حکومت **متمرکز** **استبدادی** که نمایشگر مرحله تکامل جامعه است در افسانه اساطیری با حدت و شدت جریان دارد.

توتورها دریاچه را به سوی انواع «نمادها» **(سمبولها)** می‌گشاید.

برای تأکید بیشتر بجای حواشی در اینجا در متن توضیح بسیار مختصری درباره توتوم می‌دهیم. در مذاهب اقوام ابتدائی شیئی مادی معمولاً حیوان یا گیاه از حالت احترام فوق‌العاده زیاد و تقدس برخوردار است. این را توتوم آن قوم یا طایفه یا خانواده می‌نامند. توتوم را معمولاً نباید کشت یا خورد.

رزم سختی که بین **شیوه‌های زندگی جنسی** به پیروی از **محرمات و الزامات تولیدی** روانی و سیاسی در جریان است به اشکال گوناگون در اسطوره بروز و ظهور می‌یابد.

در اسطوره حقایق مسلم تاریخی که سیر تاریخ میهن ما را مشخص و ممتاز می‌سازد جای بزرگی را بخود مخصوص می‌سازد.

بردگی در چارچوب سیستم تولیدی **آسیایی** ، آموختن از **تمدن دیرینه‌تر**، رشد **تقسیم اجتماعی کار**، **تمایز و انتزاع طبقاتی** به روشنی مطرح می‌شود.

اسامی جغرافیایی گوناگون مانند **تازیان** در افسانه جای بزرگی را برای خود اشغال می‌کنند و محل خطیری را برای تحقیق و کنکاش باز می‌نمایند.

از نظر علم تاریخ قیام یا **انقلاب اجتماعی** منوط است به **بحران** همه‌گیر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، بحرانی که وضع نوین از آن زاده می‌شود. بزیر کشیدن **حمشید** از تخت شاهی و پس از آن قیام **کاوه** و **فریدون** و سقوط ضحاک همگی از طریق بحران عظیم میسر می‌گردد.

جامعه نو و جامعه کهن، **ساختار دودمانی** و ساختار **طبقه‌ای** نوین، دین کهن و تبدلات نوین دینی، اختلاف و اتحاد مابین **اقوام** کوچ‌نشین و ساکن، بحران عمومی را در جامعه برمی‌انگیزد که منشأ و منبع تغییرات اساسی در حکومت و سازمان آن واقع می‌شوند.

در پایان ما حاصل افسانه خودنمایی می‌کند. ضحاک با **ملیت**، پایگاه قومی، **صفات شخصیت** و گرایش‌های جنسی خود به عرصه درمی‌آید و تاریخ را آرایه می‌بندد. ساده‌لوحانه فریب ابلیس را می‌خورد و حال و روز خود و روزگار را تیره و تار می‌کند. سرانجام کاوه و **فریدون** بپا می‌خیزند و بر خنک راهوار بحران عظیم اجتماعی ضحاک را بزیر می‌کشند. و توده‌های مردم ایران دوران جدید تاریخ میهن مقدس خود را که با جشن مهرگان نمایان می‌شود آغاز می‌نهند.

فصل دوّم:

«سیر کلي داستان»

داستان ضحاک در کتب تاریخی اسلامی صور متنوعی یافته است ما برای کوتاه شدن هر چه بیشتر این رساله صرفاً آن را از دیدگاه فردوسی مطرح می‌کنیم:

داستان ضحاک چنانکه از شاهنامه فردوسی برمی‌آید در خطوط کلی خود چنین است. **جمشید** شاه ایران به ظلم و استبداد می‌گراید. بزرگان علیه او برمی‌خیزند. او در جنگ با پادشاه تازی و شورشیان داخلی شکست می‌خورد و ضحاک پادشاهی ستمگرانه‌ای را به مدت هزار سال در ایران آغاز می‌کند.

ابلیس ضحاک را می‌فریبد و دو کتف او را می‌بوسد. دو مار آدمیخوار از شانه‌های ضحاک می‌رویند. ضحاک برای تغذیه آنها هر روز دو جوان را می‌کشد و از مغز آنها ماران را خوراک می‌سازد.

ضحاک **آبتین** یا **آبتین** از خانواده **جمشید** را می‌کشد. **فرانک** زن آبتین **فریدون** را برمی‌دارد و می‌گریزد. فریدون به کمک گاو شگفت‌انگیز مقدسی بنام **برمایه** که سرانجام بدست ضحاک بقتل می‌رسد پرورده می‌شود.

کاوه که فرزندانش بدست ضحاک بقتل رسیده‌اند برمی‌خیزد و مردم را دعوت به قیام می‌کند. برای آنکه پیشوای قیام مورد قبول همه مردم باشد فریدون را که از دودمان **کیانی** است برای رهبری نهضت برمی‌گزیند.

مردم زیر رهبری کاوه و **فریدون** قیام می‌کنند و ضحاک از دهاقش را به زنجیر می‌کشند.

از ظلم، محرومیت‌ها و آلام مردم کاسته می‌شود و سلطنت عدالت پیشه فریدون آغاز می‌گردد.

فصل سوم:

«گرایش‌های اساسی در داستان ضحاک»
از بطن واقعیت تاریخی

به گمان ما داستان ضحاک و کاوه از بطن واقعیت تاریخی در دوران اشکانی قرن‌های اولیه قبل از میلاد یا قرن‌های اول حکومت **ساسانی** پرداخته شده است. این افسانه از سویی، انعکاسی است از تنازع دمکراسی عشیرتی و استبداد شاهی و از سویی دیگر نبرد بین آرمنده و کوچنده.

این داستان از قدیمی‌ترین اسطوره‌ها تا حوادث و افسانه‌های جدید همه و همه تدریجاً انباشته شده، آرایش یافته است. تجاوزات خارجی

در این قرن‌ها صفحات **مشرق و شمال شرقی** ایران عرصه تاخت و تاز قبایل کوچ‌نشین ایرانی یا آریایی مانند **اسکیت‌ها** بود. چنانکه در عصر **اشکانی سکاها** بر سرزمین فعلی **سیستان** مسلط شدند و نام خود را بدان دادند (**سگستان، سجستان، سیستان**). در غرب نیز جنگ با **رومیان** با حدت جریان داشت. بنابراین مبارزه سیاسی و نظامی علیه آنها امری حیاتی بود. این نبرد با شدت تمام در عرصه فرهنگی (دین، گرایش‌های جنسی و غیره) جریان داشت.

تناقضات مذهبی

مزده یسنه (دین زردشتی) بعنوان عامل مهمی در راه وحدت و استحکام کشور، مبارزه علیه هجوم اقوام و ملل از خاور تا باختر بود.

میترائیسم که از لحاظ سابقه تاریخی دین اقوام کوچ‌نشین و شکارگر بود. و از قدیم الایام با مذهب **مزده یسنه** بعنوان مذهب اقوام ساکن کشاورز در تعارض بود بصورت خطر بزرگی برای ایران درآمده بود.

در سده‌های اولیه **مسیحیت** با گرویدن بخش بزرگی از مردم روم از جمله امپراتوران آن کشور مانند **نرون** به **میترائیسم** این خطر بسی محسوس بود. مثلاً پادشاه محلی **ارمنستان** که

می‌بایستی با جگزار ایران باشد به **مهرپرستی** گروید و در **روم** تاج بر سر **نرون** امپراتور نهاد. در این سال‌ها مذهب **مانی** هم به میان آمد که بواسطه جهان‌گرایی خود می‌توانست بعنوان حربه‌ای علیه استقلال ایران عمل کند.

گرایش‌های جنسی

مسائل جنسی هم نقش مهمی در داستان ضحاک ایفا می‌کند و البته به صورت رمز و سمبول مطرح می‌شود. اقوام شکارگر و تاراجگر به مقتضای نوع زندگی (دور شدن مدت‌های طولانی از خانواده) به هم جنس‌آمیزی گرایش داشتند، بالعکس اقوام ساکن و کشاورز به مقتضای تشکیل خانواده و نقش آن در تولید بیشتر دارای گرایش‌های متعارف جنسی بودند. در این زمینه نیز نبرد سختی در میهن مابین این دو گرایش که نماینده تنازع آرمنده و کوچنده است جریان داشته است. شیطان بعد از آنکه بر ضحاک مفتون می‌شود او را فریب می‌دهد و دو کتف او را می‌بوسد. بقیه مسائل را اسطوره مختلفی نگره می‌دارد. اسطوره زشتی و عواقب ناگوار این عمل را با رویدن دو مار آدمخوار بر دو کتف ضحاک نشان می‌دهد، اسطوره گرایش‌های جنسی ضحاک را که مورد نفور است چنین توضیح می‌دهد:

پس آیین ضحاک **وارونه خوی**
چنان بد که چون می‌بدش آرزوی
ز مردان جنگی یکی خواستی
بگشتی چو با دیو برخاستی
کجا نامور دختری خوبروی
به پرده درون بود بی‌گفتگوی
پرستنده کردیش بر پیش خویش
نه بر رسم دین و نه بر رسم کیش

چنانکه ملاحظه می‌کنید ضحاک دو جنسی و وارونه خوی است و در روابط جنسی رسم دین و رسم کیش را مراعات نمی‌کند. روابط هم‌جنس‌آمیزی در جای دیگر به روشنی اینچنین توصیف می‌شود:

خورش گر بدو گفت کای پادشا
همیشه بزی شاد و فرمانروا
مرادل سراسر پر از مهر تست
همه توشه جانم از چهر تست
یکی حاجتستم به نزدیک شاه
وگر چه مرا نیست این پایگاه
که فرمان دهد تا سر کتف اوی
بوسم بدو بر نهم چشم و روی
چو ضحاک بشنید گفتار اوی
نهانی ندانست بازار اوی
بدو گفت دارم من این کام تو
بلندی بگیرد از این نام تو
بفرمود تا دیو چون جفت او
همی بوسه زد از بر سفت او

هم‌جنس‌آمیزی بین **مهرپرستان**، **مانویان**، رومیان و اقوام **چادر نشین** ایرانی شمال و شمال شرق ایران که بعداً بنام اقوام **ترک یا تورانی** نامیده شدند رواج داشت و لذا مبارزه با آن نوعی مبارزه برای حفظ و اعتلای نیروهای مولده و بطور کلی حفظ استقلال اقوام ساکن و آرمنده ایران از استیلای خارجی بود.

دمکراسی عشیرتی و استبداد شاهی
مسأله تنازع بین دمکراسی عشیرتی و استبداد شاهی از
جهات عمده داستان ضحاک است.

با پیشرفت جامعه، تضعیف مالکیت اشتراکی و تشکیل و قوام دولت بسیاری از جوامع دمکراسی عشیرتی تدریجاً جای خود را به جوامع با عوامل استبداد فردی می‌دهند. تناقض و پیکار بین دمکراسی عشیرتی و استبداد شاهی از قضایای اساسی مطروحه در شاهنامه فردوسی و از جمله داستان‌های جمشید و ضحاک است.

جنگ بین توتورها

جنگ بین توتورها که همان‌گونه که اشاره شد در حقیقت انعکاسی از نبرد بین مردم ایران و استیلاگران خارجی و مظاهر فرهنگی آنهاست در داستان ضحاک نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند.

مهم‌ترین اسطوره مهرپرستان کشته شدن گاو به دست میتراست. کشته شدن گاو مقدس و ریختن خونش بر روی زمین را موجب رستاخیز طبیعت و بوجود آمدن انواع جانوران و گیاهان دانسته‌اند اما به گمان ما علت اصلی کشته شدن گاو نر بدست میترا را باید در ارتباط با نبرد آرمنده و کوچنده دانست. گاو نر بعنوان عامل اصلی کشاورزی و زندگی اقوام آرمنده کشاورز مورد نفرت اقوام بیابانگرد بود اما در داستان کاوه و ضحاک گاو توتوم است. فرانک توسط **گاو برمایه** که موجودی شگفت‌انگیز و مقدس است فریدون را می‌پرورد، گاو مقدس سرانجام بدست ضحاک بقتل می‌رسد. **گرز گاوسار، گاوچهر** و غیره نیز به گمان اینجانب از پرستش **گاو**، توتوم ایرانیان قدیم نشأت گرفته است.

نقش **گاو و گاومیش** که در **تخت جمشید (پرس پلیس)** رایج‌ترین نقوش است نیز یادآور **توتوم** قدیم ایرانیان است. درباره توتوم گاو در میان ایرانیان قدیم مدارک ترمیمی زیر را عرضه می‌نماییم:

«دریسنه ۲۲ بند ۸ آمده است: «گناه او (جمشید) این است که گوشت گاو را برای خوردن مردمان آورده است»
«چون ضحاک را پیش فریدون آوردند ضحاک گفت مرا بخون جدت مکش و فریدون از راه انکار این قول گفت... ترا به خون **گاونری** که در خانه جدم بود می‌کشم.»
(تکیه از ماست)

در آثار الباقیه آمده است: «چون فریدون ضحاک بیور اسب را از میان برد گاوهایی اثقیان را که ضحاک موقعی که او را محاصره کرده

بود نمی‌گذاشت اثقیان بآنها دسترسی داشته باشد رها کرد و به خانه او برگرداند»

«... در این روز بود که فریدون را از شیر گرفته بودند. و در این روز بود که فریدون سوار بر گاو شده و در شب این روز در آسمان گاوی از نور که شاخه‌های او از طلا و پایهای او از نقره است و چرخ قمر را می‌کشد ساعتی آشکار می‌شود. سپس غایب و پنهان می‌گردد و هر کس که موفق به دیدار او شود در ساعتی که نظر باو می‌افکند **دعایش مستجاب می‌شود** (تکیه از ماست)

در این شب بر کوه اعظم شبخ گاوی سفید دیده می‌شود و اگر این گاو دو مرتبه صدا برآورد سال، فراوانی است و اگر يك مرتبه صدا کند خشك سالی خواهد شد»

نام کاوه از نام گاو مقدس آمده است

گذاشتن نام توتم اقوام بر روی افراد آنها امری عادی بود. مانند گذاشتن نام **اشك** بمعنای **خرس** بر روی افراد نزد **پارت‌ها**. بنظر اینجانب نام کاوه نیز احتمالاً شکل **تغییر یافته «گاوک»** می‌باشد و از توتم ایرانیان قدیم **گاو** اخذ شده است. (با توجه به قریب‌المخرج بودن و تبدیل گ به ك)

و این نظیر نام **ببرک** است که امروزه در افغانستان معمول است.

ضبط تجارب الامم از کاوه «کابی» و **البدء و التاريخ** «کاوی» است و تاکنون همگی نام کاوه را از «کی» مشتق دانسته‌اند ولی اینجانب براساس توتم‌شناسی و برخی شواهد تاریخی می‌خواهم نظریه تازه‌ای ارائه بدهم و آن این است که کاوه از نام «گاو نر» توتم قدیمی ایرانیان گرفته شده است.

اجداد فریدون همگی عنوان «گاو» داشته‌اند و این را تقریباً کلیه متون تاریخی ایران از جمله **تاریخ گزیده، بندهش هندی تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر (اخبار ایران - باستانی پاریزی)** تأیید

می‌کنند از جمله آثار الباقیه می‌نویسد: «افریدون بن اثفیان کاوین بن اثفیان نیکاوین اثفیان بن شهر کاو بن اثفیان اخنیکاو بن اثفیان اسپید کاو بن اثفیان دیزه کاو بن اثفیان نیکاو بن نیفروش بن جم پادشاه» (چنانکه ملاحظه می‌کنید می‌نویسد «کاو» نه «گاو»)

شاهرخ مسکوب پژوهنده معاصر «در چند گفتار در فرهنگ ایران» نظر ما را در مورد ارتباط نام ایرانی گاو برای اشخاص با توتمیسم مورد تأیید قرار می‌دهد: «اجداد فریدون لقب گاو داشته‌اند و این نیز مؤید توتمی خانوادگی است»

به گمان ما داستان کاوه و ضحاک بصورت امروزی آن از جمله انعکاس نبرد میتراثیسم و مزدیسنه و نیز نبرد توتمیسم است لذا با احتمال قریب به یقین نام کاوه بعنوان سمبل دفاع از گاو مقدس مزدهینسه و مخالفت با گاوکشی از گاو مقدس گرفته شده است و این امری رایج بوده چنانکه اجداد **فریدون** همگی **گاو** نام داشته‌اند. این مخالفت با گاوکشی ضحاک و تقدیس گاو همانگونه که گذشت در آثار الباقیه بیرونی بروشنی تبلور یافته است.

نام درفش کاویان از گاو مشتق شده است

بنظر ما نام درفش کاویان نیز از نام توتم کهن ایرانیان گرفته شده است. در شاهنامه مکرر از درفش **اژدها پیکر و گرگ پیکر** و غیره سخن به میان آمده است.

گاه تصویر توتم نیز بر پرچم‌های اقوام گوناگون نقش می‌گرفت. درفش رستم **اژدهافش** بود. اژدها توتم قوم مادری رستم قوم **مهراب** بود. اتفاقاً **مهراب** نیز در شاهنامه از قوم ضحاک (**اژدهاک، اژدها**) است:

وزان **رستمی** اژدهافش درفش شده روی خورشید تابان
بنفش

محقق، م.ج. **محبوب** در مجموعه مقاله: «آفرین فردوسی» می‌نویسد که پرچم در اصل دم یکنوع گاو وحشی (گژگاو = کژگاو = گاو ابریشم) بوده است که به ابریشم شباهت

داشته است. آن را بر سر نیزه‌ای می‌کرده و بجای بیرق بکار می‌برده‌اند.

ناگفته نگذاریم که تواریخ اسلامی و نیز آثار محققان معاصر ایرانی اروپایی، کاویان را برخلاف نظر ما از ریشه «کی» دانسته‌اند. در **احسن التواریخ روملو** تألیف **حسن روملو** تصحیح پژوهنده **عبدالحسین نوایی** آمده است که قبیله **آق قویونلو** گوسفند سفید و قبیله **قراقویونلو** گوسفند سیاه را که قطعاً توتّم آنها بوده است بر پرچم خود نقش می‌کرده‌اند.

ابوریحان بیرونی در آثار **الباقیه** می‌نویسد «علم کاویانی از پوست خرس بود و برخی گفته‌اند که از پوست شیر بود» اینجانب به منبع دیگری دسترسی یافتم که علم کاویانی در زمان **اشکانیان** از پوست خرس و در زمان ساسانیان از پوست شیر بوده است که متأسفانه یادداشت آن از دست رفته است. بنابراین منبع آنرا بخاطر ندارم. ولی این نیز کاملاً قابل درک است زیرا خرس توتّم پارت‌ها بود و لذا پرچم خود را از آن تدارک می‌دیدند و شیر توتّم **ساسانیان** بود و لذا پرچم خود را از پوست آن تهیه می‌کردند.

اما مهم‌ترین سندی که ما برای اثبات مدعای خود در دست داریم مأخوذ از کتاب **حماسه‌سرایی ایران** نگاشته ذبیح‌الله صفا است: «در فقره ۱۴ در **یسناي دهم (هوم‌پشت)** از درفشی بنام **«گاوش درفش»** سخنی به میان آمده که آنرا **درفش گاو یا گاو درفش** میتوان معنی کرد زیرا **«گاوش»** یعنی گاو نر و معادل آن در پازند گاو و در **سانسکریت گاو** است و **گانوش** هم بهمین معنی و بمعنی مطلق چارپای آمده است - **یوستی و بارتولومه** و برخی از دانشمندان دیگر تصور کرده‌اند که این **گاو درفش، درفش کاویان** رایت معروف ملی ایران در عهد **ساسانی** است.» اما **ذبیح‌الله صفا** این نظر را رد می‌کند و سپس می‌گوید «اما راجع به این **گاو درفش** فعلاً باید چنین گفت که میان آشوریان بیرقی **بصورت گاو** وجود داشت و ظاهراً سپاهیان ایران در زمان **هخامنشیان** نیز درفشی بهمین شکل داشتند...» (تکیه از ماست)

بنظر قطعی ما با توجه به علم توتّم‌شناسی که محققان یاد شده ظاهراً از آن بی‌اطلاع بوده‌اند. درفش کاویان در اصل درفش

گاوپان بوده است مانند **درفش اژدها پیکر، گرگ پیکر، آهو پیکر، شیر پیکر** و غیره که در شاهنامه فردوسی مکرر در مکرر آمده است.

توتم «مار» و جنگ توتم‌ها

جنگ **توتم‌ها** باشکال دیگری نیز در داستان ضحاک مطرح شده است. در هند هنوز هم نزد برخی طوایف ابتدایی **مار** توتم است. **مار** به ویژه بین اقوام **چادرنشین و صحراگرد** مقدس بود. مار در نزد مهرپرستان نیز نقش توتم را ایفا می‌کرد. در نقوش تاریخی بازمانده **مار، عقرب و سگ** (جانوران **صحرايي**) در قتل **گاو** که بعنوان سمبل اقوام ساکن "**کشاورز**" مورد نفرت اقوام صحراگرد بود به **میترا** کمک می‌کنند. (**گاو و گاوآهن** در جریان تولید کشاورزی اقوام ساکن کشاورز نقش اساسی داشت.) در دوران باستان در ایران بین **مزده‌یسنه** و انواع عقاید و مکاتب از جمله **زروان‌پرستی** نبرد **سختی** جریان داشت. زروانیان که نوعی **مذهب و مکتب ماتریالیستی** دوران **باستان** بودند **مار** را **مقدس** می‌شمردند. مجسمه‌های بازمانده از **زروان** خدای **زمان** که **یونانیان** آنرا **کرونوس** می‌نامیدند در حالی که ماری گرد پیکر او حلقه زده بود نشان داده می‌شد.

بنابراین در نبرد توتم‌ها که تبلور نبرد حیاتی سیاسی و اجتماعی مردم ایران بود **مار مقدس مهرپرستان** و زروانیان و برخی دیگر جریان‌های مذهبی و عقیدتی، در داستان ضحاک بعنوان **مظهر زشتی و پلیدی** بعنوان **مظهر آدمخواری** منعکس می‌شد. در اینجا نگارنده استطراداً خاطر نشان می‌گردد که مارهای روییده بر شانه‌های ضحاک ممکن است نمایشگر «**شانکر**» بعنوان مظهر روابط جنسی نامشروع و شکستن محرمات جامعه باشد. **ابوریحان** نیز در **آثار الباقیه** به شانکر بودن آنها اشاره می‌کند: «گفته‌اند که دو **زخم** بود که بسیار درد می‌گرفت و برای آنکه درد آنها کاهش و تخفیف یابد دماغ آدمی را بر آن **زخم‌ها** می‌مالیدند».

داستان نیمه افسانه‌ای کاوه و ضحاک انعکاسی از بغرنجیهای
تاریخ ایران و تلاش مردم این سرزمین در راه بهروزی، نیکبختی و
تعالی است.

فصل چهارم:

«تکامل و ویژگی‌های جامعه ایران در
استان سلطنت ضحاک»

«بردگی»

آریایی‌ها پس از ورود به ایران سکنه قبلی (دیوها) را **برده** ساختند. این مسأله هم در شاهنامه فردوسی و هم در **تاریخ طبری** منعکس شده است. در ضمن داستان «**طهمورث دیوبند**» در شاهنامه آمده است:

چنین گفت کامروز تخت و کلاه
کرا زبید این تاج و گنج سپاه
ز هر جای کوتاه کنم دست دیو
که من بود خواهم جهان را خدیو
چو دیوان بدیدند کردار او
کشیدند گردن ز گفتار او
شدند انجمن دیو بسیار مر
که پردخته مانند از او تاج و فر
چو طهمورث آگه شد از کارشان
برآشفقت و بشکست بازارشان
به فر جهاندار بستش میان
به گردن برآورد گرز گران
همان نره دیوان و افسونگران
برفتند جادو سپاهی گران
دمنده سیه دیوشان پیش رو
همی باسماں برکشیدند غو
جهاندار **طهمورث** بافرین
بیامد کمر بسته جنگ و کین
یکایک بیاراست با دیو جنگ
نید جنگشان را فراوان درنگ
از ایشان دو بهره بافسون بست
دگرشان به گرزگران کرد پست

کشیدندشان خسته و بسته **خوار بجان** خواستند آن زمان
زینهار
(تکیه کلام از ماست)

مسأله استفاده از کار بردگان در داستان **جمشید** بدینگونه منعکس گردیده است:

بفرمود پس دیو ناپاک را
 بآب اندر آمیختن خاک را
 هر آنچ از گل آمد چو بشناختند
 سبک خشت را کالبد ساختند
 به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
 نخست از برش هندسی کار کرد
 چو گرما به و کاخ‌های بلند
 چو ایوان که باشد پناه از گزند
 چنین سال سیصد همی رفت کار
 ندیدند مرگ اندر آن روزگار
 ز رنج و ز بدشان نبذ آگهی
 میان بسته دیوان بسان **رهي**
 (تکیه کلام از ماست)

مطلب در **تاریخ طبری** بدین گونه مطرح شده است: «... و از سال صد و پنجاهم تا دویست و پنجاهم پادشاهی (**جمشید**) به جنگ با شیاطین (دیوان) و جن پرداخت و از آنها بسیار بکشت و زبونشان کرد که مسخر وی شدند و به اطاعت آمدند. از سال دویست و پنجاهم تا سیصد و شانزدهم شیاطین را به سنگ‌بری و مرمرتراشی و گچ‌پزی گرفت و بگفت تا با گچ سنگ و گل بنا و حمام بسازند...»
 "تولید آسیایی"

چنانکه می‌دانیم در سیستم **تولید آسیایی** بردگی بیشتر جنبه **خانگی** دارد و در **کشت و ورز و پیشه‌وری** دامنه چندان‌ی ندارد. در بردگی جامعه باستانی اساطیری ما هم همانگونه که گذشت بردگی بیشتر در بخش **ساختمان** مطرح شده است و در **کشاورزی و صنعت** (بجز بخش ساختمانی) جایی ندارد:

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد
 نخست از برش هندسی کار کرد
 چو **گرما به و کاخ‌های** بلند
 چو ایوان که باشد پناه از گزند

(تکیه از ماست)
"آموختن از مدنیّت کهن‌تر"
ساکنین اولیه ایران (دیوان) در تمدن از آریایی‌های مهاجم
پیشی داشتند لذا نه تنها آریایی‌ها آنها را برده کردند بلکه از آنها
مسایل بسیاری را آموختند. این مطلب در شاهنامه فردوسی به
وضوح منعکس شده است.
در داستان **طهمورث** آمده است:
نیشتن به خسرو **بیاموختند**
دلش را به دانش برافروختند.
در داستان جمشید این نکته بدینگونه مطرح شده است:
به سنگ و به گچ **دیو** دیوار کرد
نخست از برش **هندسی** کار کرد.
(تکیه از ماست)

" تقسیم اجتماعی کار و انقسام جامعه به طبقات "

با پیشرفت نیروهای مولد، علم و فن، تقسیم اجتماعی
کار و تقسیم جامعه به طبقات عملی می‌شود. در داستان
جمشید می‌خوانیم:
نخست آلت جنگ را دست برد
در نام جستن به گردان سپرد
بفرکی نرم کرد آهنا
چو خود و زره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و تیغ و چو برگستان
همه کرد پیدا به روشن روان
دگر پنجه اندیشه جامه کرد
که پوشند هنگام ننگ و نبرد
ز هر انجمن **پیشه‌ور** گرد کرد
بدین اندرون نیز پنجاه خورد

سپس شاهنامه توضیح می‌دهد که جمشید جامعه را به چهار طبقه اصلی **کاتوزیان** (روحانیان)، **نیساریان** (ارتشیان)، **بسودی** (کشاورزان) و **اهتو خوشی** (پیشه‌وران) تقسیم کرد (البته در چند و چون و اسامی این طبقات در نسخ گوناگون شاهنامه و نزد پژوهندگان اختلاف وجود دارد)

"بحران"

در آستانه سقوط **جمشید** و آغاز سیطره ضحاک بر ایران بحران عظیمی سر تا پای جامعه ایران را فرا می‌گیرد. این بحران دارای سه جنبه اساسی است:

- (۱) **تنازع** دمکراسی عشیره‌ای و استبداد شاهی
- (۲) **اصلاح** یا **تغییر** دین متعارف
- (۳) **اتحاد اشراف ایران با قبایل چادرنشین**

جمشید باقتضای تکامل جامعه و تمایلات فردی می‌کوشد که **استبداد سلطنتی** را جایگزین **نظام دمکراسی عشیرتی** کند. **جمشید** دمکراسی عشیرتی را که در وجود "**مهان**" تجسم می‌یافت (چنانکه شورای دوران پادشاهان **اشکانی** را نیز **مهستان** می‌نامیدند). زیر پا می‌نهد و به‌مراه آن می‌کوشد که مذهب را به شکلی که با شرایط جدید وفق دهد مطرح سازد و یا **اصولاً** مذهب **جدیدی** را رایج سازد. **مهان** (بویژه **سران نظامی**) و **موبدان** که در یکدیگر آمیخته‌اند (**در شاهنامه گاه "مهان" و "شاهان" با "موبدان" اسماً درهم می‌آمیزند**) علیه او بپا می‌خیزند و او را به یاری اقوام کوچنده ایرانی به زیر می‌کشند. **سران عشیره**، **اشراف ایرانی** می‌شنوند که تازیان (= **تاجیکان**)، **اقوام چادرنشین ایرانی**، در صفحات بعد در این باره توضیحات مشبع داده خواهد شد) **پادشاهی ستیزه‌جو** و **بیکارگر** (به زبان شاهنامه **ازدهاپیکر**) دارند، با او **متحد** می‌شوند و او را می‌آورند و **جمشید خودکام و سنت‌ستیز** را از تخت سلطنت فرو می‌کشند.

حال داستان را از زبان شاهنامه بشنوید:
مني کرد آن شاه یزدان شناس
ز یزدان بیچید و شد ناسپاس
 گرانمایگان راز لشکر بخواند
 چه مایه سخن پیش آنان براند
چنین گفت با سالخورده مهان
 که جز **خویشتن** را ندانم جهان
 هنر در جهان از من آمد پدید
 چو من نامور تخت شاهي ندید
 جهان را بخوبي من آراستم
 چنانست گيتي کجا خواستم
 خور و خواب و آرامتان از منست
 همان کوشش و کامتان از منست
 بزرگي و دیهیم شاهي مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست
 همه **موبدان** سرفکنده نگون
 چرا کس نیارست گفتن نه چون
 چو این گفته شد **فر یزدان** از وي
 گسست و جهان شد پر از گفتگوي
 مني چون بپیوست با کردگار
 شکست اندر آورد و برگشت کار
 چه گفت آن سخنگوي با فر و هوش
چو خسرو شوي بندگی را بکوش
 به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس
 به دلش اندر آید ز هر سو هراس
 و اما فردوسي داستان شورش بزرگان علیه **جمشید** و به سلطنت
 رسیدن ضحاک را این چنین توصیف مي کند:
از آن پس برآمد ز ایران خروش
پدید آمد از هر سوي جنگ و جوش
 سیه گشت رخشنده روز سپید
 گسستند پیوند از جمشید
 بر و تیره شد **فره** ایزدي

بکزي گراييد و ناخردي
 پديد آمد از **هر سويي خسروي**
 يکي نامجويي ز هر پهلوي
 سپه کرده و جنگ را ساخته
 دل از مهر **جمشيد** پرداخته
 يکايک ز ايران برآمد سپاه
سوي تازيان بر گرفتند راه
 شنودند کانجا يکي مهتر است
پر از هول شاه ازدهاپيکر است
 (پر از قهر و غلبه، داراي او توريته پیکارجويانه است)
 سواران ايران همه شاه جوي
 نهادند يکسر به ضحاک روي
 به شاهي بر او آفرين خواندند
 ورا شاه ايران زمين خواندند
 کي ازدهافش بيامد چو باد
 بايران زمين تاج بر سر نهاد
 از **ايران** و از **تازيان** لشگري
 گزين کرد گرد از همه کشوري
 سوي تخت جمشيد بنهاد روي
 چو انگشتری کرد گيتي بروي
 (تکيه کلام از ماست)

در روايت **تاريخ طبري** از داستان کاوه و ضحاک، ضحاک خود
 بابتکار **خويش** به ايران هجوم مي آورد نه اينکه بزرگان ايران او را به
 ايران بياورند. البته در روايت **طبري** نيز به استبداد جمشيد و
 مخالفت او با يزدان اشاره رفته است.

"ضحاک و اشتراك زنان و مالکيت و دين جادويي"
 آيا ضحاک اموال را بصورت اشتراکي درآورده
 يا زمينها را بين دهقانان تقسيم کرده است

علي **حصوري** پژوهنده و **احمد شاملو** شاعر معاصر کمابيش
 چنين ادعايي کرده اند و آن را دليل بر انقلابي بودن ضحاک آورده اند.
 پژوهنده درگذشته **مهرداد بهار** نيز اظهار داشته است: «در
 نوشته هاي پارسي و عربي گاه با ضحاکي ديگر روبرو هستيم که از

او در شاهنامه خبری نیست این ضحاکي است که با برداشتن جمشید زمین‌ها را از مالکان بازمی‌ستاند و به دهقانان بازپس می‌دهد و زنان را نیز از آن عموم می‌شمارد.»
اینگونه اظهارنظرها از عدم آشنایی با جامعه‌شناسی علمی بویژه مبحث فرماسیون‌ها (صورت‌بندی‌های) اقتصادی - اجتماعی ناشی می‌شود. ظاهراً منشأ این اظهار نظرها اطلاعی است که **ابوریحان بیرونی** در بحث از **جشن آبانگان** در **آثار الباقیه** داده است که قطعاً مورد توجه **ذبیح بهروز** که به مسأله **تقویم** نظر خاص داشت نیز واقع شده است.

ضحاک به قبیله یا اتحاد قبایلی تعلق داشت که نسبت به اقوام ساکن ایرانی در مرحله پایین‌تری از تمدن و مدنیت قرار داشتند. و نیز از لحاظ روابط تولیدی، مناسبات جنسی و مذهب در سطح پایین‌تری جای داشتند. اما بی‌شک قبیله ضحاک هم از مرحله اشتراکی اولیه عبور کرده بودند و وارد جامعه طبقاتی شده بودند. منتهی نسبت به اقوام ساکن، باقیمانده‌های نیرومندتری از مالکیت اشتراکی و مشاع اولیه بین آنها وجود داشت.

عنوان داشتن ده هزار اسب برای ضحاک، بخوبی نظریه رشد مالکیت در میان قوم وی را تأیید می‌کند. مالکیت اشتراکی اولیه در قبایل ابتدایی تدریجاً به مالکیت سران قبیله و پدر سالاران و سپس مالکیت خصوصی تبدیل می‌گردد. منتهی از نظر آمپریک و تجربی شیوه‌های بسیار متنوع بروز پدید می‌آید.

منابع گوناگون تأیید می‌کنند که دولت که ارتباط تنگاتنگی با مالکیت خصوصی دارد در قبیله ضحاک پدید آمده بود.

پدر وی "امیر" بود. بدین ترتیب مسأله این نیست که ضحاک مالکیت اشتراکی را برقرار کرده و زمین‌ها را بین دهقانان تقسیم کرده است. بلکه ممکن است برخی بقایای مالکیت اشتراکی را که در اقوام کوچ‌نشین پایگاه قومی ضحاک نیرومندتر از اقوام ساکن ایرانی بوده است برقرار کرده است.

قوم ضحاک از لحاظ روابط و مناسبات جنسی و خانوادگی در سطح عقب مانده‌تری نسبت به اقوام ساکن ایرانی قرار داشته است، این است راز نسبت دادن اشتراک زنان به ضحاک.

ضحاک دین خود را که ممکن است مخلوطی از ادیان ابتدایی‌تر
و میترائیسم بوده در جامعه برقرار کرده است. و این همان است که
منابع تاریخی از آن بنام بت‌پرستی یاد می‌کنند. فردوسی آن را دین
جادویی می‌نامد.

فصل پنجم:

"ضحاك و حكومت او"
ضحاك ايراني بوده است نه عرب

در شاهنامه فردوسی ضحاک عرب (**تازی**) معرفی شده است. بگمان ما در این مطلب تصحیف و تحرفی رخ داده است. داستان ضحاک مانند دیگر داستان‌های افسانه‌ای ایران در **شرق**، مرکز و شمال ایران اتفاق افتاده است. ضحاک از میان اقوام ایرانی چادرنشین، بیابانگرد و شکارچی در شمال و شرق فلات ایران برخاسته است. "**تازی**" یا "**تاجیک**" از لفظ "**تازیدن**" (هجوم کردن و...) منشعب شده است و این عنوان عمومی قبایل کوچنده شمال شرق ایران بوده است. امروزه این "**نام خاص**" بر بخشی از مردم **آسیای مرکزی و افغانستان** اطلاق می‌شود.

این **تحریف و تصحیف** (عرب خواندن ضحاک) بویژه ممکن است پس از تسلط عرب بر ایران برای برانگیختن احساسات ملی مردم ایران توسط **شعوبیه ایرانی** و دیگران صورت پذیرفته باشد. تاریخ این نظر را بگونه‌ای تأیید می‌کند: «چون از پادشاهی جم هفتصد سال بگذشت، از کنار پادشاهی او از حد **مشرق** مردی برخاست نام او بیور اسپ...» (تکیه کلام از ماست). دلایل دیگری نیز در میان است که این نظر را تقویت می‌کند اسامی ایرانی **مرداس = مرد اسپ** (پدر ضحاک) و **بیوراسپ** نیز مؤید این نظر است. موافق اساطیر شاهنامه پادشاه **کابل پدر رودابه** مادر **رستم** نیز از **قوم تازی** است که پر واضح است بر قوم عرب که چند هزار سال پیش در غرب فلات ایران می‌زیستند قابل تطبیق نیست. این پادشاه که نام ایرانی مهرباب داشت در شاهنامه چنین توصیف می‌شود:

ز ضحاک تازی گهر داشتی / به کابل همه بوم و بر داشتی
برای تأیید بیشتر این مطلب انبوهی مدارک گرد آورده‌ایم. بلحاظ جلوگیری از اطاله کلام برخی از آنها را مطرح می‌کنیم:
موافق روایت "طبری" جمشید خواهرش را به زوجیت یکی از بزرگان خاندان خویش درمی‌آورد و او را حاکم یمن می‌گرداند. ضحاک در یمن متولد می‌شود. اما باید توجه داشت که بجز یمن در جنوب غربی جزیره‌العرب سرزمینی در حدود افغانستان و خراسان و سیستان فعلی یمن نام داشته است.

موافق تاریخ **منہاج سراج (طبقات ناصري) امرای غور**
(واقع در افغانستان فعلي) نسبت خود را به ضحاک
میرساندند.

از دشت پیشانسه واقع در کابلستان از محل قتل ضحاک بدست
سام (گرشاسب) یاد شده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود
که حوادث در اطراف **افغانستان و تاجیکستان و آسیای مرکزی**
اتفاق می‌افتد.

در **تاریخ سیستان** تصحیح استاد ادیب در گذشته
ملك الشعراء بهار آمده است: «وز آنجا گرشاسب به درگاه آفریدون
آمد وز آنجا به سیستان آمده و نهصد سال پادشاه سیستان بود و
ضحاک را به روزگار او به سیستان هیچ حکم نبود و همه زابل و کابل
و خراسان را که ضحاک داشت به گرشاسب بازداشته بود آفریدون بر
ولایتش زیادت کرد» (تکیه کلام از ماست)

در **تاریخ سیستان** ضمن قضیه‌ای ضحاک پسر عم **گرشاسب**
ذکر شده است.

الکامل تصریح می‌کند گر چه ضحاک از نظر ایرانیان ایرانی بود
ولی چون از خاندان **هوشنگ و جم** نبود غاصب بود.

"نام و لقب ضحاک"

بنظر اینجانب "**بیوراسب**" مانند "**لهراسب**" و "**گشتاسب**" و
"**ویشناسپ**" (صاحب اسب سرکش) و غیره **نام** اصلی ضحاک و
ضحاک لقب اوست. **تاریخ طبری (بلعمی)** نیز این مطلب را حدوداً
تأیید می‌کند: «... از حد **مشرق** مردی برخاست **نام** او
بیوراسب...» (تکیه از ماست). و نیز همانجا: «... عرب او را ضحاک
گفتند و **مغان** گویند که **اویوراسب** بود.»

اسطوره شاهنامه نام بیوراسب را ضحاک بمعنای اژدها و تلوچا
بیوراسب را لقب او شمرده است:

"جهانجوی را **نام** ضحاک بود

دلیر و سبکسار و ناباک بود

کجا بیور اسبش همی خواندند

چنین نام بر **پهلوي** راندند
کجا بیور از **پهلواني** شمار
بود بر زبان دري ده هزار
ز اسبان تازي ز زرین ستام
ورا بود بیور که بردند نام"

به گمان ما ممکن است ضحاک از دو جزء "زه" (**نطفه**) + **آک**
(**عیب، نقص**) و ضحاک بمعنای "**نطفة عیبناک**" یا "**تخمه**
آلوده" باشد، تلویحاً **حرامزاده**، **ناخلف**. و این لقبی بوده است که
دشمنانش بعلت **شکستن** رسوم **پدر سالاري** و احتمالاً **قتل** پدر
به وی داده‌اند.

ابیات زیر مندرجه در داستان **پادشاهی خسرو پرویز** مؤید این
نظر است:

کنون **تخمه** مهتر **آلوده** شد
بزرگی از این تخمه پالوده شد
چنان دان که هرگز گرامی پسر
نبودست یازان به خون پدر
مگر مادرش **تخمه** را **تیره** کرد
پسر را به **آلودگی** خیره کرد
چو ضحاک تازی کشنده پدر
که جمشید را زو چه آمد بسر

.....
بکین اندرون **تخمه آلوده** گشت
بزرگی از آن تخمه پالوده گشت

موافق این **استدلال** و **استنباط** شکل **صحیح‌تر** ضبط
«**ضحاک**» «**زه آک**» یا «**زهاک**» است.

لغت‌نامه **دهخدا** هم **جزء دوم** ضحاک را "آک" دانسته و آنرا
بمعنای **آفت و رسم بد** شمرده است بسیاری از متون ضحاک را
همان "دهاک" یعنی صاحب ده عیب دانسته‌اند.

بهتر است در درجه اول ضحاک (اژی‌دهاک) را همانطور که در
اوستا هم آمده است بمعنای اژدها بدانیم. مار یا اژدها توتم قوم
ضحاک بوده است. با احتمال قوی اژدها توتم قوم ماد نیز بوده است.

چنانکه می‌دانیم **ایختوویکو** پادشاه ماد را «**اژی‌دهاک**» می‌خوانده‌اند.
اقوام ایرانی نام **اژی‌دهاک** را در قرون اولیه میلادی بر خود می‌نهادند.

"پایگاه اتیک (قومی) ضحاک"

همچنان که پیش از این به مناسباتی این مطلب مطرح شد بگمان ما ضحاک از میان قبایل شکارگر، دامدار، تاراجگر و پیکارجو و البته آریایی برخاسته است. **شاهنامه** درباره پدر ضحاک مرداس می‌گوید:

یکی مرد بود اندران روزگار
ز دشت **سواران نیزه‌گذار**

.....
که **مرداس** نام گرانمایه بود
بداد و دهش برترین پایه بود
مر او راز **دوشیدنی** چارپای
ز هر یک هزار آمدندی بجای
همان **گاو دوشا** به فرمای بری
همان تازی اسب گزیده مری
بز و میش بد **شیرور** همچنین
بدو شیزگان داده بد پاک دین
به شیر آن کسی را که بودی نیاز
بدان خواسته دست بردی فراز

.....
پسر بد مر این پاک دل را یکی
کش از **مهر بهره** نبود اندکی
جهانجوی را نام ضحاک بود
دلیر و سبکسار و ناباک بود
کجا بیوراسپش همی خواندند

چنين نام بر پهلوې رانند
کجا بيور از پهلواني شمار
بود بر زبان دري ده هزار"

داشتن "گاودوشا" و "چارپاي شيرور" و "دوشيدني"
نشان مي دهد که قوم ضحاک به مرحله معيني از تکامل اجتماعي
رسیده، **تقسيم کار جنسي** در بين آنها رواج گرفته بود (به
دوشيزگان داده بد پاکدين). بعلاوه داشتن ده هزار اسب نمايانگر
آنست که قوم ضحاک نوعي اتحاد عشاير بودند نه يك طايفه کوچک و
ضمن دامداري به تاراجگري و جنگ جويي مي پرداختند.

"صفات شخصيت ضحاک"

جهانجوي را نام ضحاک بود / دلير و سبکسار و ناباک بود (و يا
"ناباک" بود). **کنترل مرکزي** مغز ضحاک ضعيف بود. نادان و ساده لوح
بود. او داراي روحية شديد پیکارجويي قبایل صحراگرد بود.
همچنانکه در فصل "گرايش هاي اساسي در داستان ضحاک" توضيح
داده شد وي در روابط عاطفي دو جنسي بود.

"فريب ابليس"

نخست ابليس چون يکي **نيکخواه** بر ضحاک ظاهر مي شود و
باو مي گوید تو بايد **به تنهايي** پادشاه (رئيس قوم، کدخدا) باشي و
او را به قتل پدر تحريض مي کند:
چنان بد که ابليس روزي پگاه
بيامد بسان يکي نیکخواه
دل مهتر از راه نيکي ببرد
جوان گوش گفتار او را سپرد
بدو گفت پيمانت خواهم نخست

پس آنکه سخن برگشایم درست
جوان نیکدل گشت فرمانش کرد
چنان چون بفرمود سوگند خورد
که راز تو با کس نگویم ز بن
ز تو بشنوم هر چه گوئی سخن
بدو گفت جز تو کسی کدخدای
چه باید همی با تو اندر سرای

.....
بر این گفته من چو داری وفا
جهاندار باشی يك پادشاه
و بدین گونه ضحاک در قتل پدر (**مرداسپ**) بدست اهریمن با او
همداستان شد:

چنان بد **گهر** شوخ فرزند او
بگشت از ره داد و پیوند او
بخون پدر گشت همداستان
ز دانا شنیدم من این داستان

.....
فرومایه ضحاک بیدادگر
بدین چاره بگرفت جای پدر
برای بار دیگر ابلیس با فریب دادن ضحاک و بوسیدن شانه‌های
او دو مار آدمخوار بر شانه‌های ضحاک می‌رویاند. که در بخش مربوط
به گرایش‌های بنیادی در اسطوره ضحاک بدان اشاره شد.

"استبداد سیاه ضحاک"

همانگونه که گذشت ضحاک به اغوای ابلیس پدر را می‌کشد.
خود **مستقلاً** یا به **دعوت** اشراف و بزرگان ایران بر ایران نیز
سیطره می‌یابد. جمشید را از تخت سلطنت دور می‌کند، خود بر
منصه شاهي می‌نشیند. و مدت هزار سال **دیکتاتوري خونين**
عقب مانده‌اي را بر ایران حاکم می‌گرداند. (جزئیات سیر این دوران
بر ما **معلوم** نیست. اسطوره درباره آن خاموش است).
نهان گشت کردار فرزندانگان

پراگنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی ارجمند
 نهان راستی آشکارا گزند
 شده بر بدی دست دیوان دراز
به نیکی نرفتی سخن جز به راز
 دیکتاتوری ضحاک دارای خصلت اقوام **تاراجگر و عقب مانده**
کوچ نشین اسیت:
 ندانست جز کژی آموختن
جز از کشتن و غارت و سوختن
 استبداد ضحاک آنچنان است که پس از اینکه وی خواب
 دهشتناکی می بیند تا مدتی اطرافیان وی از تعبیر خواب وی
 متوحش هستند:
 سه روز اندرین کار شد روزگار
 سخن کس نیارست کرد آشکار
 بروز چهارم برآشفت شاه
 بران موبدان نماینده راه
 که گر زنده تان دار باید بسود
 وگر بودنیها نباید نمود

کاوه و فریدون

ضحاک برای تغذیه ماران روئیده بر دوشش و معالجه خویش هر
 روز دو مرد جوان را می کشد و مغز آنها را در کام ماران می ریزد.
 ضحاک از جمله چند تن از فرزندان آهنگر ستمدیده‌ای بنام کاوه را
 قربانی ماران می سازد. سرانجام کاوه به دادخواهی برمی خیزد.
 ضحاک **آبتین** یا **آبتین** یکی از اعقاب جمشید را می کشد. همسر
آبتین، فرانک با فرزند شیرخوارش فریدون می گریزد و بکمک گاو
 شگفت انگیز **مقدسی** که قبلاً در فصل "**گرایش های اساسی**
داستان ضحاک" درباره آن سخن گفتیم فریدون را می پرورد.

سرانجام ضحاک **گاو مقدس** را می‌کشد و لی فریدون را به چنگ نمی‌آورد.

کاوه قیام می‌کند و فریدون را در رأس قیام قرار می‌دهد، زیرا فریدون از خانواده **سلطنتی** کیانیان است و فرّ ایزدی دارد (دارای اوتوریت **دودمانی** است)
بحران انقلابی

در اثر ظلم و بیداد بی‌پایان ضحاک و احتمالاً علل دیگری که اسطوره درباره آنان خاموش است **بحران عمیقی** در جامعه پدید می‌آید.

نه تنها توده مردم که در اسطوره، کاوه آهنگر نمایانگر آنهاست بلکه بخش **بزرگی** از **اشراف** و روحانیان ایران که در جریان طرد جمشید در کنار ضحاک بودند علیه ضحاک وارد پیکار می‌شوند. در این میان دو تن از اشراف ایران **ارمایل و گرمایل** نقش قابل توجهی در داستان ایفا می‌کنند. آنها به انگیزه انسان‌دوستی و عدالت‌طلبی به سازماندهی انقلابی می‌گروند و بعنوان خوالیگر (طبّاخ) وارد دستگاه ضحاک می‌شوند و از هر دو جوانی که برای تغذیه ماران دوش ضحاک طعمه بیداد وی بودند یکی را رها ساخته مغز چارپایان را همراه با مغز جوان دیگر به خورد ماران دوش شاه ازدهافش می‌دهند.

این بخوبی شکافی را که در بین اشراف ایران به زیان بیوراسپ مار دوش پدید آمده بود نشان می‌دهد. داستان درباره پیکار روحانیون (**موبدان**) علیه ضحاک این چنین وارد سخن می‌شود:

از آن نامداران بسیار هوش
یکی بود بینادل و تیزگوش
خردمند و بیدار و زیرک بنام
کز آن موبدان او زدی بیش گام
دلش تنگتر گشت و ناباک شد
گشاده‌زبان پیش ضحاک شد
بدو گفت پردخته کن سر ز باد
که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
جهاندار پیش از تو بسیار بود

که تخت مهی را سزاوار بود
اگر باره آهنینی بیای
سپهرت بساید نمایی بجای
مطلب شایان توجه این است که ضحاک هم **نمی‌تواند** بطور
مطلق از نظم موجود سرپیچد لذا زمانی که کاوه آهنگر برای
دادخواهی به بارگاه او می‌رود مجبور می‌شود برای گواهی عدل
خویش محضری بسازد.

"قیام" "تجمع نیروها"

سپاهی و شهری بکردار **کوه**
سراسر به جنگ اندر آمد **گروه**
مسائل **ملی، مذهبی و طبقه‌ای** بهم می‌پیوندند، نیروها را
مجمع می‌کنند و ضحاک را سرنگون می‌سازند.

"قیام خلق"

قیام کاوه قیام خلق است و توده‌های عظیم مردم در آن شرکت
می‌ورزند:
همه بام و در مردم شهر بود
کسی کش ز جنگ‌آوری بهر بود
همه در هوای فریدون بدند
که از درد ضحاک پر خون بودند
به شهر اندرون هر که برنا بدند
چه پیران که در جنگ دانا بدند
سوی لشکر آفریدون شدند
ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

"نیروی محرکه اصلی قیام"

می‌توان گفت که در میان خلق نیروی اصلی محرکه قیام
پیشه‌وران، تهیدستان شهر و بازرگانان بودند:
چو کاوه برون شد ز درگاه شاه
بر او انجمن گشت بازارگاه

نقش آهنگران در قیام

نقشی که کاوه در قیام ایفا می‌کند به گمان اینجانب تنها
ناشی از روحیه پیکارجویی و عدالت‌پرستی او نیست بلکه از
نقشی که آهنگران بعنوان **سازنده سلاح** در جریان حیات سیاسی
و نظامی جامعه ایفا می‌کردند نیز منبعت است.
البته در روایت طبری کاوه روستایی است نه آهنگر. و در برخی
روایات وی کفشگر است. در این صورت مساله به شکل دیگری طرح
می‌شود.

نقش ساختار دودمانی

ساختار عشیرتی (دودمانی) نفوذ عظیمی در جامعه ایران در
عصر ضحاک داشت:
وقتی بحران گسترش مییابد ضحاک مطلب را با سران
دودمان‌ها (پیران) در میان می‌نهد:
به پیران کشور چنین گفت شاه
که ترسم که شد روز روشن سیاه

نقش روحانیون

سران روحانیون (موبدان) که در دوران انتقال سلطنت از جمشید به ضحاک علیه جمشید و بر له ضحاک بودند در دوران پایان حکومت ضحاک مجدداً نقش مؤثری ایفا می‌کنند:

خروشی برآمد ز آتشکده
که بر تخت اگر شاه باشد دده
همه پیر و برناش فرمان‌بریم
یکایک ز گفتار او نگذریم
نخواهیم برگاه ضحاک را
مرآن ازدها دوش ناپاک را

"فریدون بر رأس قیام"

در عشایر و قبایل (دودمان‌های ابتدایی) پس از مرگ رئیس قبیله اختلاف نظر و بحران بوجود می‌آمد. لاجرم بر این اساس بود که ترجیح داده شد تا رئیس قبیله قبل از مرگ جانشینی برای خود انتخاب کند. بعلاوه با پدید آمدن و رشد مالکیت **خصوصی** استمرار مایملک رئیس قبیله در خانواده او مطرح شد. همه این مسائل منجر به تشکیل خانواده فرمانروایی یا خاندان سلطنت شد. از آن پس برای جلوگیری از بحران و استمرار مالکیت، یکی از فرزندان رئیس طایفه یا فردی از خاندان او بعنوان شایسته‌ترین شخص برای جانشینی وی معرفی شد.

وزان پس در جریان قیام‌های عمومی نیز **مردم** می‌کوشیدند شخصی را که مورد قبول **همه** باشد و دارای اوتوریت **ذاتی** باشد به رهبری انتخاب کنند. لذا فردی از خانواده سلطنتی را برمی‌گزیدند و بر رأس خود قرار می‌دادند.

در جریان قیام مردم علیه ضحاک هم قیام‌کنندگان به سراغ فریدون بازمانده خاندان سلطنتی پیشین می‌روند و او را برای ریاست قیام برمی‌گزینند.
فردوسی "اوتورتیه ذاتی" فریدون را چنین توصیف می‌کند:
جهانجوی بافر "جمشید" بود
بکرदार تابنده خورشید بود.

فصل ششم:

"پایان: استبداد فریدون"
"خلع سلاح و احیاء نظم اجتماعی"

فریدون پس از پیروزی دستگاه استبداد خود را می‌گسترده و مانند بسیاری از انقلاب‌ها **مؤتلفین مردمی** انقلاب را طرد و **خلع سلاح** می‌کند، و تمایزات طبقاتی را مجدداً استوار می‌سازد.

بفرمود کردن بدر بر خروش
که هر کس که دارید بیدار هوش
نباید که باشید با ساز جنگ
نه زین گونه جوید کسی نام و ننگ
سپاهی نباید که با **پیشه‌ور**

بیگ روی جویند هر دو هنر
یکی کارورز و یکی گرزدار
سزاوار هر کس پدیدست کار
چو این کار آن جوید آن کار این

پراشوب گردد سراسر زمین
فریدون مخالفان خلع سلاح را بیم و نوید می‌دهد که ضحاک (ناپاک)
دیگر ببند است و نیازی به مسلح بودن نیست:

ببند اندرست آنکه ناپاک بود
جهان راز کردار او باک بود
شما دیرمانید و خرم بوید

برامش **سوی ورزش خود شوید**
فریدون سیستم اجتماعی را دقیقاً احیا می‌کند: نظم اشرافی را
که در اثر انقلاب دچار تشتت شده بود مجدداً زنده می‌کند:

شنیدند یکسر سخن‌های شاه
از آن مرد پرهیز با دستگاه
وزان پس همه نامداران شهر
کسی کش بد از تاج و ز گنج بهر
برفتند بارامش و خواسته
همه دل بفرمانش آراسته
فریدون فرزانه بنواختشان

براندازه بر پایگه ساختشان
منم کدخدای جهان سر بسر
نشاید نشستن بیگ جای بر

ممکن است علاوه بر ملاحظات معمول اجتماعی، بخشی از نظامیان چریک و لیمپن‌های شرکت کننده در قیام و جنگ آزادی ملی بعد از پایان قیام و جنگ به حقوق پیشه‌وران و عامه مردم علاوه بر اشراف تجاوز کرده و بی‌نظمی و اغتشاش شدیدی در جامعه پدید آورده بودند. لذا فریدون آنها را خلع سلاح کرده و انتظام عمومی جامعه را مجدداً برقرار کرده است.

بیگفتار

جامعه ایران ادوار طولانی قبل از ضحاک از دوران **طهمورث و جمشید** وارد عهد طبقاتی شده پس از سلطه ضحاک نیز این جنبه را حفظ کرده بود. در قبایل کوچنده ایرانی به رهبری ضحاک نیز تلاشی جامعه اولیه پیشرفت کرده نظام طبقاتی رشد یافته بود ضحاک با داشتن ده هزار اسب نمایانگر این جریان است. هر چند که پیشرفت نظام طبقه‌ای میان بخش کوچنده اقوام ایرانی نسبت به بخش آرمنده کندتر بود.

مؤکد می‌کنیم در عصر "**طهمورث**" و "**جمشید**" ایران بطور قطع و یقین وارد عصر تمدن و جامعه طبقه‌ای می‌شود آریایان بر ساکنان پیشین ایران (دیوها) کاملاً مسلط می‌گردند. به موازات پیشرفت جامعه در جهت تمایز و تعارض طبقاتی دستگاه حکومتی مناسب با شرایط جدید پدید می‌آید.

تلاش **جمشید** در جهت استقرار استبداد فردی و لغو دموکراسی عشیرتی با **اتحاد** اشراف دودمانی ایران و قبایل کوچنده به رهبری "بیوراسپ" به شکست می‌انجامد.

ضحاک بیوراسپ به مدت طولانی (موافق اسطوره هزار سال) بر ایران مسلط می‌شود استبداد **بسیار** خونین و **دهشتناکی** را که هم از جهت ملی و هم از سوی دینی و هم بلحاظ روانی مالایطاق بود بر مردم ایران تحمیل می‌نماید (البته **جزئیات** این دوره طولانی بر ما روشن نیست).

سرانجام توده‌های مردم ایران و **بخشي** از طبقه حاکم و محافل روحاني پيا مي‌خيزند و ضحاک را واژگون ساخته به بند مي‌کشند.

اما حکومت جديد (شاهي فريدون) بمعناي پايان ستم اجتماعي و گسستن زنجيرهاي نظم کهن و حکومت محنت‌کشان نيست بلکه حکومت جديد **همچنان** نمايان‌گر سيطرة طبقات بالاي جامعه و متوسطين و مظهر ارادة آنهاست. بلحاظ عيني و ذهني، راه ديگري در آن اعصار وجود نداشت. منتها با محو حکومت بيوراسپ تازي ستم **قومي** از ميان مي‌رود و از ميزان ستم اجتماعي و رواني کاسته مي‌گردد. با پايان ظلم و جور خونين و بي‌حد حصري که در وجود شاه اژدهافش و ماران روبيده بر دو کتف او تبلور مي‌يافت عصر نويني که متضمن نوعي عدالت اجتماعي و رونق اقتصادي و اجتماعي و سياسي بود فراز مي‌آيد. و راه **تکامل** جامعه به سوي **جلو** گشوده و **مفتوح** مي‌شود.

**تير عاشق کش ندانم بر دل حافظ که زد
اينقدر دانم که از شعر ترش خون مي‌چکيد**

حواشي

- (۱) **توليد آسيابي**: گاه مخلوطي از روابط توليدي برده‌داري، فئوداليسم، مالکيت اجتماعي، مشاع و مالکيت دولتي را نمايان مي‌ساخت. اشکال آمپريک و تجربي و سيعي را آشکار مي‌نمود. سلطنت استبدادي بسيار متمرکز و خشن يکي از مشخصه‌هاي اين سيستم روابط اقتصادي، اجتماعي و سياسي بود.
- (۲) **اسکيت‌ها يا سکاها**: اقوامي آريايي که در هزاره اول قبل از ميلاد از دشت‌هاي جنوبي روسيه تا آسياي مرکزي پراکنده بودند و گاه صفحات جنوبي را مورد تاخت و تاز قرار مي‌دادند.

۳) در اینجا برخی مدارك و نظريات تکميلي درباره انعکاس نبرد بين ميترائيسم، مانويگري و مزديسنه را در داستان ضحاک و کاوه ارائه مي‌دهيم:

"عده‌اي از محققين معتقدند که در زمان زردشت پيروان آيين مهرپرستي جزء بزرگترين مخالفان وي به شمار مي‌رفتند" (دين زردشت و نقش آن در جامعه ساساني ص ۲۲۱) «در زمان اشکانيان عقايد مهرپرستي و زروانيسم نيز به دلایل مختلف رواج داشت در زمان ساسانيان موبدان و حکماي ديني مزديسنا سعي مي‌کردند با تصحيح و تنظيم کردن اوستا و نوشتن رساله‌هاي مختلف مذهبي دين مزديسنا را از نفوذ عقايد مختلف و غير اصيل بخصوص زروانيسم پاک نمايند» نبرد دين زردشت و نقش آن در جامعه ساساني ص ۲۳۰

آيا اين نبرد نمي‌توانست به گستره ادبيات و تاريخ و اساطير نيز کشيده شود؟

۴) شاهنامه، چاپ مسکو، جلد ۱ با ص ۴۷-۴۸

۵) اصل و نسب دين‌هاي ايرانيان باستان، ص ۸۶

۶) آثارالباقیه، ص ۲۹۲

۷) ايضاً، ص ۲۹۶

۸) ايضاً، ص ۲۹۷

۹) ص ۸۳

۱۰) ص ۱۱۸

۱۱) ص ۱۵۳

۱۲) ص ۱۹

۱۳) ص ۱۴۷

۱۴) شاهنامه، جلد ۵، ص ۷۹

۱۵) ص ۵۷۲

۱۶) زخم، بيشتر زخم ناشي از سفليس را به اين نام مي‌خوانند.

۱۷) ص ۲۹۸

۱۸) شاهنامه، جلد ۱، ص ۳۸

۱۹) ايضاً، جلد ۱، ص ۴۲

۲۰) تاريخ طبري، جلد ۱، ص ۱۱۸

۲۱) شاهنامه، جلد ۱، ص ۴۱

- (۲۲) ایضاً، جلد ۱، ص ۲۸
- (۲۳) ایضاً، جلد ۱، ص ۴۱
- (۲۴) ایضاً، جلد ۱، ص ۳۹
- (۲۵) ایضاً، جلد ۱، ص ۴۳
- (۲۶) ایضاً، جلد ۱، ص ۴۹
- (۲۷) پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۱۵۳
- (۲۸) شعوبیه: میهن پرستان افراطی ایرانی که در دوران اشغال عرب برای آزادی و استقلال ایران مبارزه می کردند
- (۲۹) شاهنامه، جلد اول، ص ۱۵۵
- (۳۰) طبقات ناصری، صص ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴
- (۳۱) بندهش هندی، ص ۱۱۴
- (۳۲) ص ۶
- (۳۳) ص ۵
- (۳۴) اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، ص ۱۶-۱۷
- (۳۵) شاهنامه، جلد ۱، ص ۳۲
- (۳۶) ایضاً، جلد ۹، ص ۲۱۵، به زیرنویس توجه شود.
- (۳۷) تاریخ سیاسی ساسانیان، ص ۶۱
- (۳۸) شاهنامه، جلد ۱، صص ۴۳، ۴۴
- (۳۹) ایضاً، جلد ۱، ص ۴۴
- (۴۰) ایضاً، جلد ۱، ص ۴۸
- (۴۱) ایضاً، جلد ۱، ص ۵۱
- (۴۲) ایضاً، جلد ۱، ص ۵۱
- (۴۳) ایضاً، جلد ۱، ص ۵۶
- (۴۴) ایضاً، جلد ۱، ص ۵۶
- (۴۵) ایضاً، جلد ۱، ص ۷۵
- (۴۶) ایضاً، جلد ۱، ص ۷۴
- (۴۷) ایضاً، جلد ۱، ص ۶۴
- (۴۸) ایضاً، جلد ۱، ص ۶۴
- (۴۹) ایضاً، جلد ۱، ص ۷۵
- (۵۰) ایضاً، جلد ۱، ص ۵۷
- (۵۱) ایضاً، جلد ۱، ص ۷۶
- (۵۲) ایضاً، جلد ۱، ص ۷۶

۵۳) ايضاً، جلد ۱، ص ۷۶

کتابنامه

- (اهم منابعي که به آنها مراجعه شده است)
- الف - کتب چاپي
- ۱) آفرينش در اديان، مهشيد اميرشاهي (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ۱۳۶۶)
- ۲) آفرين فردوسي، محمد جعفر محجوب (تهران، انتشارات مرواريد، ۱۳۷۱)
- ۳) آناهيتا در اسطوره‌هاي ايراني، سوزان گوهری (تهران، انتشارات جمال‌الحق، ۱۳۷۳)
- ۴) آيين مهر، هاشم رضي (تهران، انتشارات بهجت، ۱۳۷۱)
- ۵) ابدیت ايران، سيد تقی نصر (تهران، چاپخانه کيهان، ۱۳۵۰)
- ۶) اخبار الطوال، ابوحنيفه دينوري، ترجمه محمود مهدوي دامغاني (تهران، نشر ني، ۱۳۷۱)
- ۷) اخبار ايران از الكامل، ابن اثير، ترجمه محمد ابراهيم باستاني پاريزي (تهران، دنياي کتاب، ۱۳۶۵)
- ۸) از گونه‌اي ديگر، ميرجلال‌الدين کزّازي (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸)
- ۹) اساطير ملل آسيايي، جي. مناسک وم. سويمي ترجمه محمود مصور رحمانی، خسرو پورحسيني (تهران، انتشارات مازيار،؟)
- ۱۰) اساطير هند، وونیکلا ايونس، ترجمه باجلان فرخي (تهران، مؤلف، ۱۳۷۳)
- ۱۱) اساطير يونان، راجر نسلين گرین، ترجمه عباس آقاجاني (تهران، سروش، ۱۳۶۶)
- ۱۲) اسطوره‌هاي ايراني، وستا سرخوش کرتيس، ترجمه عباس مخبر (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳)
- ۱۳) اسطوره‌هاي يونان، سيما صديق (تهران، آذرکتاب، ۱۳۵۴)
- ۱۴) اشکانيان، م. دياکونف، کریم کشاورز (تهران، پیام، ۱۳۵۳)
- ۱۵) اصل و نسب دين‌هاي ايرانيان باستان، عبدالعظيم رضايي (تهران، مؤلف، ۱۳۶۸)

- ۱۶) اعلاق النفیسه، ابن رسته، ترجمه امیرحسین قره‌خانلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵)
- ۱۷) افسانه‌های یونان و روم، گریس کوپفر، ترجمه نورالله یزدان‌پرست (تهران، دانش، ۱۳۵۳)
- ۱۸) البلدان، ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی، ترجمه مختصر، ح- مسعود (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۹)
- ۱۹) التنبيه و الاشراف، ابولحسن علي بن حسين مسعودي، ترجمه ابوالقاسم پاینده، (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)
- ۲۰) الفهرست، محمدبن اسحق الندیم، ترجمه محمدرضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶)
- ۲۱) اوستا، جلیل دوستخواه (تهران، مروارید، ۱۳۶۲)
- ۲۲) اوستا، هاشم رضی (تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۶۳)
- ۲۳) ایران از آغاز تا اسلام، گریشمن، ترجمه محمدمعین (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵)
- ۲۴) ایران باستان، م. موله، ترجمه ژاله آموزگار (تهران، طوس، ۱۳۷۲)
- ۲۵) ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، داندامایف، ترجمه روحی ارباب (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)
- ۲۶) ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۸)
- ۲۷) ایران در سپیده‌دم تاریخ، جورج کامرون، ترجمه حسن انوشه (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)
- ۲۸) ایران‌شهر، مارکوارت، ترجمه مریم احمدی
- ۲۹) بانگاه فردوسی، باقر پرهام (تهران، نشر مرکز، ۱۳۵۷)
- ۳۰) بزم آورد، عباس زریاب (تهران، انتشارات محمدعلی علمی، ۱۳۶۸)
- ۳۱) بندهش، مهرداد بهار (تهران، طوس، ۱۳۶۹)
- ۳۲) بندهش هندی، رقیه بهزادی (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸)
- ۳۳) پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، فضل‌الله رضا، جلد اول (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)

- ۳۴) پژوهشي در تبار مشترك ايرانيان و تورانيان، محمدعلي سجادي (تهران، نشر بلخ، ۱۳۶۸)
- ۳۵) پيدائش دين و هنر، جان، دي، مورگان، ترجمه ايرج احساني (تهران، گوتنبرگ)
- ۳۶) تاريخ ايران از زمان باستان تا امروز، ا.آ. گرانوسكي و ديگران، ترجمه كيخسرو كشاورزي (تهران، طوس، ۱۳۵۹)
- ۳۷) تاريخ ايران باستان، حسن پيرنيا (تهران، دنياي كتاب، ۱۳۶۶)
- ۳۸) تاريخ ايران، پطروشفسكي و ديگران، ترجمه كريم كشاورز (تهران، پیام، ۱۳۵۴)
- ۳۹) تاريخ ايران، ژنرال سرپرسي سايكس، ترجمه سيدمحمدتقي فخر داعي گيلاني (تهران، دنياي كتاب، ۱۳۶۸)
- ۴۰) تاريخ ايران زمين از دوران باستان تا انقراض قاجار به محمدجواد مشكور (تهران، اشرافي، ۱۳۷۲)
- ۴۱) تاريخ تحولات اجتماعي، مرتضي راوندي (تهران، ۱۳۵۸)
- ۴۲) تاريخ جهان آراء، قاضي احمد غفاري قزويني (تهران، كتابفروشي حافظ، ۱۳۴۳)
- ۴۳) تاريخ سياسي پارت، نيلسون دوبواز، ترجمه علي اصغر حكمت (تهران، ابن سينا، ۱۳۴۲)
- ۴۴) تاريخ سياسي ساسانيان، محمدجواد مشكور (تهران، دنياي كتاب، ۱۳۶۷)
- ۴۵) تاريخ سياسي و اقتصادي هخامنشيان، داندامايف، ترجمه ميركمال بني پور (تهران، نشر گسترده، ۱۳۵۸)
- ۴۶) تاريخ سيستان، مهدي بهار (تهران، زوار، ؟)
- ۴۷) تاريخ سيستان، جعفر مدرس صادقي (تهران، نشر مركز، ۱۳۷۳)
- ۴۸) تاريخ شبانكاره، معين الدين نطنزي، تصحيح ژان اوبن (تهران، كتابفروشي خيام، ۱۳۳۶)
- ۴۹) تاريخ شكنجه، مهيار خليلي (تهران، نشر گسترده، ۱۳۵۹)
- ۵۰) تاريخ طبرستان (التدوين في احوال جبال شروين) محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مقدمه و تحشيه ميترا مهرآبادي (تهران، دنياي كتاب، ۱۳۷۳)

- ۵۱) تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، عبدالحسین نوایی (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲)
- ۵۲) تاریخ ماد، دیاکونف، کریم کشاورز (تهران، پیام، ۱۳۵۷)
- ۵۳) تاریخ مختصر ایران، عزیزالله بیات (تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۷)
- ۵۴) تاریخ مفصل ایران، عبدالله رازی (تهران انتشارات اقبال، ۱۳۳۵)
- ۵۵) تاریخ هرودوت، ترجمه وحید مازندرانی (تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲)
- ۵۶) تاریخ یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶)
- ۵۷) تجارب الامم، ابوعلی مسکویه، ترجمه ابوالقاسم امامی (تهران، سروش، ۱۳۶۹)
- ۵۸) تورانیان، نادر بیات (تهران، نشر ایرانشهر، ۱۳۶۷)
- ۵۹) توضیح الملل، ترجمه کتاب الملل و نحل، ابوالفتح محمد شهرستانی، محمدرضا جلالی نائینی، تحریر مصطفی خالقداد هاشمی
- ۶۰) جغرافیای تاریخی ایران باستان، محمدجواد مشکور (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱)
- ۶۱) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، لسترنج، محمود عرفان (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴)
- ۶۲) حقایق از اصل و نسب ایرانیان از آغاز تا اسلام، عبدالعظیم رضایی (تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۵۹)
- ۶۳) حماسه‌سرایی در ایران، ذبیح‌الله صفا (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳)
- ۶۴) حماسه ملی ایران، تئودور نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، (تهران، سپهر، ۱۳۵۷)
- ۶۵) خدمات متقابل ایران و اسلام، آیه‌الله مرتضی مطهری (تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۵۹)
- ۶۶) داستان جم، محمد مقدم (تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۶۳)
- ۶۷) دانشنامه مزدیسنا، جهانگیر اوشیدری (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱)
- ۶۸) دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیار (تهران، طهموری، ۱۳۶۲)
- ۶۹) دریچه‌ای بر کاخ بلند و گزندناپذیر شاهنامه، بدرالدین مدنی (تهران، نشر اندیشه، ۱۳۶۹)

- ۷۰) دین زرتشت و نقش آن در جامعه ساسانیان، فرشته عبداللهی (تهران، مؤلف، ۱۳۶۹)
- ۷۱) رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تقی‌پور نامداریان (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)
- ۷۲) روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری
- ۷۳) روضة الصفا، محمدبن خاوندشاه بلخی، تهذیب و تلخیص عباس زریاب (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳)
- ۷۴) ری باستان، حسین کریمان (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۵)
- ۷۵) زمینه فرهنگ و تمدن ایران، علیقلی محمودی بختیاری (تهران، مؤلف، ۱۳۵۸)
- ۷۶) سخنی درباره شاهنامه، عبدالحسین نوشین، م. گودرز (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷)
- ۷۷) سرگذشت فردوسی، ناصر حریری (تهران، نشر آویشن، ۱۳۷۳)
- ۷۸) سنی ملوک الارض و الانبیاء، (تاریخ پیامبران و شاهان)، حمزه‌بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار (تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۶)
- ۷۹) سیری در تاریخ ایران باستان، فریدون شایان (تهران، انتشارات رز، ۱۳۵۱)
- ۸۰) سیری در جامعه شناسی ایران، علی اکبر صبحی (تهران، دهخدا، ۱۳۵۰)
- ۸۱) سیری در شاهنامه اندرکشف رمز ضحاک، محسن فرزانه (تهران، مؤلف، ۱۳۶۹)
- ۸۲) شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت (تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۲۸)
- ۸۳) شاهنامه فردوسی، (مسکو اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۶)
- ۸۴) شاهنامه و مازندران، صادق‌کیا (تهران چاپخانه تمدن بزرگ، ۱۳۵۳)
- ۸۵) شناخت اساطیر ایران، جان هینلز، ترجمه ژاله آموزگار - احمد تفضلی (تهران، کتابسرای بابل - نشر چشمه، ۱۳۶۸)

- ۸۶) شهرهاي ايران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن. پیگولوسکایا، ترجمه عنایت‌الله رضا (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)
- ۸۷) ضحاک، اشکان آویشن (تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۶۹)
- ۸۸) طبقات ناصري، منهاج سراج، تصحیح عبدالحي حبيبي، (تهران، دنيای کتاب، ۱۳۶۳)
- ۸۹) غرر اخبار ملوک الفرس و سيرهم، عبدالملك بن محمد ثعالبي نيشابوري، ترجمه محمد فضايلى (تهران، نشر نقره، ۱۳۶۸)
- ۹۰) فردوسي نامه، ابوالقاسم انجوي (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹)
- ۹۱) فردوسي و سروده‌هايش، يوگني ادواردويچ برتلس، ترجمه سيروس ايزدي، (تهران، انتشارات هنرمند، ۱۳۶۹)
- ۹۲) فردوسي و هومر، کامران جمالي (تهران، انتشارات اسپرک، ۱۳۶۸)
- ۹۳) فرهنگ جامع نامهاي شاهنامه، محمدرضا عادل (تهران، نشر صدوق، ۱۳۷۲)
- ۹۴) فلسفه علوم، علي‌اکبر ترابي، (تهران چهر، ۱۳۵۶)
- ۹۵) فرهنگ جامع شاهنامه، محمود زنجاني (تهران، انتشارات عطايي، ۱۳۷۲)
- ۹۶) فرهنگ و اجتماع، پرويز ناتل خانلري (تهران، طوس، ۱۳۶۷)
- ۹۷) کتابشناسي فردوسي، ايرج افشار (تهران، انجمن آثار ملي، ۱۳۵۵)
- ۹۸) کلیات تاريخ و تمدن ايران پيش از اسلام، عزيزالله بيات (تهران، دانشگاه ملي، ۱۳۶۵)
- ۹۹) کیانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه ذبیح‌الله صفا (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)
- ۱۰۰) گزندباد، عطاءالله مهاجراني، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۹)
- ۱۰۱) گزیده تاريخ بلعمي، جعفر شعار و سيدمحمود طباطبایي (تهران، چاپ و نشر بنياد، ۱۳۶۶)
- ۱۰۲) گزیده ريگ و ودا، سيدمحمدرضا جلالی نايینی (تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷)

- ۱۰۳) گزیده زادسپرم، محمدتقی راشد محصل (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶)
- ۱۰۴) گفتارهای ادبی و اجتماعی، غلامعلی رعدي آذرخشي (تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۰)
- ۱۰۵) گفتارهایی دربارهٔ دینکرد، محمدجواد مشکور
- ۱۰۶) مانی و دین او، سیدحسن تقی‌زاده، احمد افشار شیرازی، (تهران، کتابفروشی ابن‌سینا، ۱۳۳۵)
- ۱۰۷) مجمل فصیحی، محمد خوافی، تصحیح محمود فرخ (مشهد، کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱)
- ۱۰۸) مروج‌الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، ابوالقاسم پاینده (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰)
- ۱۰۹) مسالك و ممالك، ترجمه فارسی مسالك الممالك ابراهیم اصطخری، ایرج افشار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰)
- ۱۱۰) منابع تاریخ ایران در دوران اسلامی، غلامرضا و رهرام (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱)
- ۱۱۱) میراث باستانی ایران، ریچارد. ن. فرای، ترجمه مسعود رجب نیا (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)
- ۱۱۲) مینوی و شاهنامه، مجتبی مینوی (تهران، بنیاد شاهنامه فردوسی، ۲۵۳۶)
- ۱۱۳) نامواره دکتر افشار، جلد هفتم، گردآورنده ایرج افشار (تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۲)
- ۱۱۴) نخستین انسان و نخستین شهریار، ارتور کریستین سن، ترجمه احمد تفضلی، ژاله آموزگار (تهران، نشر نو، ۱۳۶۴)
- ۱۱۵) واژه نامک، عبدالحسین نوشین (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)
- ۱۱۶) وهرودوارنگ، مارکوارت، ترجمه داوود منشی زاده (تهران، انتشارات موقوفات دکتر افشار، ۱۳۶۸)

ب- کتب مخلوط:

(۱۱۷) پژوهشی در شاهنامه، حسین کریمان، ۱۳۵۷ (این اثر به لطف آقای حمید کریمان دوست ارجمند در اختیار اینجانب قرار گرفت)

ج- مجلات ادواری
(۱۱۸) آدینه، شماره های ۴۰ و ۴۷
(۱۱۹) کهکشان، شماره سه، سال دهم
(۱۲۰) یغما، سال اول، شماره دو